

جریان اقلیت و اکثریت از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید صدر*

محمد قاسم مبارز** و قاسم جوادی***

چکیده

پیش از اینکه مذاهب اسلامی عناوین خاص به خود گیرد، در صدر اسلام دو جریان با دو دسته تفکر متفاوت در کنار هم می‌زیستند. این گفتار می‌کوشد دیدگاه علامه طباطبایی* و شهید صدر** را به عنوان دو اندیشمند شیعی در این موضوع، منعکس نماید. در بررسی دو اندیشه، نکات مشترک فراوان به دست می‌آید. برشمردن برخی اندیشه‌های ویژه و عملکرد خاص از سوی دو جریان، استمرار مسیر اصیل اسلامی در چارچوب اندیشه اقلیت و منحرف شدن اکثریت از این مسیر، برخورد نقادانه و تحلیل‌گونه، از این موارد است. با این همه، شیوه و روش این دو اندیشمند شیعه برای بررسی موضوع، ویژه هر یک از این دو شخصیت علمی است و دو روش متفاوت قلمداد می‌شود، که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: اکثریت، اقلیت، جریان، مبانی، طباطبایی، صدر.

* تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۰/۹/۲۰

** دانش‌پژوه دوره دکتری «جریانهای کلامی معاصر جهان اسلام».

*** استادیار جامعه‌المصطفی‌العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، قم.

مقدمه

معمولاً شیوه رایج در بررسی تاریخ اندیشه‌ها این گونه است که به زوایای پیدای آن توجه می‌شود، اما زاویه‌های مخفی آن که در اثر گذشت زمان، دخالت دست‌های پیدا و پنهان جریانات و حکام سیاسی و پیچیدگی‌های علمی و اجتماعی و ... در هاله ابهام قرار داشته است، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. ویژگی اندیشمندان ژرف‌نگری مانند علامه طباطبایی و شهید صدر^۱ در این است که اندیشه‌ها و جریانات را دقیق تحلیل و نقادی می‌کنند و زوایای پنهان آن را آشکار می‌سازند. در خصوص جریانات صدر اسلام و تاریخ مذاهب اسلامی آثار زیادی نگاشته شده است، ولی شیوه‌ای که این دو دانشمند شیعی برای تحلیل جریانات صدر اسلام پیموده‌اند و از آن زاویه به سیر تحول تاریخ شیعه نگریسته‌اند و همچنین تفاوت‌هایی که در شیوه بررسی این دو متفکر شیعی وجود دارد، در بررسی جریانات فکری - مذهبی به خصوص مذهب شیعه بسیار با اهمیت و قابل دقت است و در حقیقت می‌تواند به عنوان یک روش‌شناسی ویژه مطرح گردد.

مفهوم اکثریت

پس از رحلت پیامبر اسلام^ص عده‌ای از مسلمانان در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند تا خلیفه رسول‌الله را مشخص کنند. این دسته از مسلمانان که بعداً دلیل این اقدام خود را خیرخواهی مسلمانان معرفی کرده بودند (طباطبایی، بی‌تا: ۳۰) ابتدا از تعداد اندکی از سران قبیله تشکیل یافته بودند، ولی پس از انتخاب خلیفه و توافق آنها بر خلافت ابی‌بکر، بیشتر مسلمین نیز از تصمیمات گرفته شده در سقیفه، متابعت کرده، شیوه و روشی را که دستگاه حاکم در اجرای احکام و تبیین دستورهای دینی دنبال می‌کرد، همراهی کردند. علامه طباطبایی^۲ اسم این عده از مسلمین را (اکثریت) نهاده و می‌نویسد:

... عده‌ای دیگر (که بعداً اکثریت را بردند) با کمال دست‌پاچی در سقیفه بنی‌ساعده تجمع کرده و برای عامه مسلمانان در قیافه مصلحت‌جویی و خیرخواهی جانشین پیغمبر تعیین کردند (طباطبایی، بی‌تا: ۲۱).

مفهوم اقلیت

در مقابل اقدام و عملکرد اکثریت، تعداد دیگری از مسلمانان که خود را ملزم به حفظ مسلمات کتاب و سنت می‌دانستند، عمل مزبور را تخطی از مسلمات دین تلقی کردند و در مقام اعتراض برخاستند. تعداد معترضان گرچه در ابتدا اندک بودند، ولی با توسعه نارضایتی عمومی از

عملکرد گروه اکثریت، به تدریج به جمعیت آنها نیز افزوده شد. اعتراض معترضان نه از این جهت بود که با اکثریت در فهم دین اختلاف داشته باشند، بلکه عملکرد و اندیشه‌های اکثریت را ناشی از سرپیچی و زیر پا گذاشتن مسلمات می‌دانستند که اکثریت خود نیز به خطای آن اعتراف داشتند (طباطبائی، ۱۳۷۳: ۳۰). بدین ترتیب، جامعه اسلامی به دو طیف اقلیت ملتزم و معترض و اکثریت متخطی و معترف دسته‌بندی گردید و اقلیتی به نام (شیعه) در جامعه مطرح شد (همان، بی تا: ۱۸).

علامه این دسته از مسلمین معترض را در جای‌جای تألیفاتش به نام اقلیت تعبیر می‌کند و در این باره می‌نویسد:

چنان که می‌بینیم مخالفان خلافت انتخابی، که همان روز اول به‌عنوان اعتراض از اکثریت جدا شدند و به نام «شیعه» شهرت یافتند، در آغاز امر بیش از چند تن نبودند، و در اواخر ایام خلافت جمعیت قابل توجهی را تشکیل داده بودند. (طباطبائی، ۱۳۷۰: ۷۵).

شهید صدر^{۱۱} نیز این دو جریان صدراسلام را به نام (اکثریت و اقلیت) یاد کرده و می‌نویسد: اختلاف هدف میان این دو دسته بعد از رحلت رسول خدا^ﷺ بلافاصله دو گروه متضاد و متخاصم را با برداشتها و ایده‌های متفاوت ساخت و در این رهگذر امت اسلامی به دو جناح تقسیم گردید؛ جناحی که برای آنها گویا زمامداری و حکومت مقدر شده بود! و توانستند اکثریت مسلمانان را در برگیرند و جناحی که محکوم واقع گردید و مثل اینکه مقدر شده بود! همچون "اقلیت مبارز" در داخل اکثریت موجودیت خود را به آزمایش گذارد و همین گروه اقلیت معترض و مبارز "شیعه" بود (صدر، ۱۳۶۰: ۸۲).

مبانی

منظور دیدگاه و اندیشه‌های بنیادین دو جریان می‌باشد که دیگر عقاید آنها منتزع از آن و متناسب با این اندیشه‌ها توضیح داده شده است.

۱. اکثریت، اقلیت و مبانی و نتایج آن از نظر علامه طباطبائی *

مطابق آراء علامه طباطبائی درباره اکثریت، اقلیت و مبانی آن بررسی می‌کنیم و در نهایت مبانی ایشان را در خصوص موارد فوق‌الذکر بیان خواهیم کرد.

الف. عملکرد و مبانی اکثریت

علامه^۱ در پی جویی و بررسی مشکلات و بحران معنویت که در جهان اسلام پدیدار گشته، منشأ آن را متوجه صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر^ص می‌داند. ایشان با وجود اینکه استیلای مسیحیت از دهه شصت به این طرف بر جهان اسلام را در انحطاط و ایجاد این بحران بی‌تاثیر نمی‌داند، ولی علة‌العلل این مشکلات و سبب انفعال مسلمین در مقابل مسیحیت را در داخل جهان اسلام عملکرد صحابه جست‌وجو می‌کند. علامه عقیده دارد بحران معنویت که دامنگیر جهان اسلام شده است، بسیار مشابه با وضعیت و بحرانی است که دامنگیر کلیسا شده بود؛ مشکلاتی که کلیسا خود سبب و عامل آن بود (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۶۴). از اینجا علامه مقایسه‌ای انجام می‌دهد بین عملکرد کلیسا و جمعیت صحابه و گروه حاکم در اسلام. ماهم ناگذیریم ابتدا عملکرد کلیسا را به صورت مختصر و گذرا بر اساس درک و توضیح علامه^۱ بیان کنیم و سپس وارد اندیشه و مبانی اکثریت و حاصل مقایسه‌ای که علامه انجام داده است، بشویم:

علامه قائل است کلیسا از ابتدای قدرت خود، تعلیماتش را بر اساس حلول الوهیت در جسم حضرت مسیح بنا گذاشت و آستانه خویش را پناهگاه مسیحیت قلمداد کرد. طبعاً الوهیت و تمام لوازم معنوی مرتبط با آن، مفهوم و ماهیت بشری و مادی پیدا می‌کند و موجب غفلت و انکار از ماوراء ماده می‌گردید. کلیسا به این مقدار حلول اکتفا نکرد، بلکه خود را به جای مسیح نهاد، الوهیت را در همه ابعاد کلیسا تنزل داد و کلیسا مصدر و مرجع علی‌الاطلاق دینی و دنیوی مردم قلمداد شد. هرگونه دستور و احکام و مقررات و حتی معامله بهشت و جهنم و کیفر و پاداش و غفران الهی از این ناحیه صادر و اعمال می‌شد. بدین ترتیب، دین مسیحیت، از خاصیت و معنویات یک دین الهی تهبی شد و به یک سلسله عقاید و دستوره‌های خشک و خشن و مستبد بشری منتهی گردید که مردم مغرب زمین از آن جز برخی مفاهیم تقلیدی و خشک و مبهم مادی چیزی به ارث نبردند (همان: ۶۰). در اسلام مسئله حلول جای نداشت و اتفاق نیفتاد! زیرا نظامی که اسلام ترسیم کرده بود، کاملاً خدا محور بود و بر توحید و ربوبیت الهی و بشری بودن انبیای الهی تأکید داشت. در این نظام نه اتحاد و انحلال امکان داشت و نه انفصال و انعزال، بلکه تمام موجودات تجلی و ظهور حضرت حق معرفی شده بود. ولی در برخی خصوصیات، علامه بین عملکرد و اندیشه‌های کلیسا و اکثریت در جهان اسلام تشابه می‌بیند و آن را عامل بحران و مصیبت در جهان اسلام معرفی می‌کند (همان: ۶۵). ایشان این دسته از عملکردها و اندیشه‌ها را جزء مبانی‌ای

قلمداد می‌کند که موجب اعتراض و جدایی اقلیت مسلمین گردید. در ادامه به این مبانی و برخی از نتایج آن اشاره می‌کنم.

۱. مرجعیت حکومت در امور دینی

از نمونه‌های بسیار بارزی که علامه رحمته‌الله به عنوان تشابه میان کلیسا و اندیشه و عملکرد حزب اکثریت و دستگاه حاکم در جهان اسلام، بدان اشاره می‌کند، مرجعیت و تسلط دستگاه حکومت در امور دینی و دنیوی مردم می‌باشد. گفته شد کلیسا خود را به‌جای دین، مرجع و حاکم علی‌الاطلاق دین و دنیای مردم معرفی کرده بود. علامه طباطبایی رحمته‌الله عقیده دارد شبیه این تفکر و عملکرد، در جهان اسلام نیز پیش آمده است. ما در اینجا عین کلام علامه را که گویای مطلب است، نقل می‌کنیم:

ولی وضعی مشابه وضع کلیسای بعد از مسیح که در یادداشتهای گذشته - حلول الوهیت در کلیسا - نامیده شده است، و معنی حکومت علی‌الاطلاق و فرمانروایی بی‌قید و شرط را می‌دهد و کلیسا را به دین و دنیای مردم تسلط می‌بخشد درعالم اسلام نیز در نخستین روزهای پس از رحلت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ابتدا در کرسی خلافت و پس از آن در جمعیت صحابه ظهور کرد (همان: ۶۷).

علامه برای اثبات وجود چنین تفکری میان اکثریت و دستگاه خلافت، به سخنان ابی‌بکر استناد می‌کند که در صدر اعلان برنامه‌های عمومی خود گفت:

نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اتخاذ تصمیمات و اداره عامه با وحی مؤید و مستظهر بود، ولی اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده، ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به (اجتهاد) و صوابدید فکری خود عمل کنیم (همان: ۱۲۹؛ همان، بی‌تا: ۳۱۷ و ۲۶ نیز نک: طبری، ۱۳۵۷: ۲، ۴۶۰).

علامه قائل است این پرسش جا دارد که منظور خلیفه از این جمله (پیامبر در اداره امور مؤید به وحی بود، ولی ما که وحی نداریم ناچاریم به صوابدید خود، عمل کنیم) چه بوده است و این موارد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نظرش را بدون وحی دخالت نمی‌داده، ولی خلیفه با اجتهاد خود، اعمال نظر می‌کند، کدام است. نظر خلیفه را چند نوع می‌توان توجیه کرد: ۱. منظور احکام قضایی است که در دعوی و مخاصمات صادر می‌شد. ۲. دستورها و احکامی که در مورد تدبیر و اداره جامعه در حال جنگ و صلح صادر می‌شد. ۳. درک و استنباط احکام و قوانین فقهی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بی‌اینکه اعمال نظر کند، از وحی فرا می‌گرفت، ولی دستگاه باید طبق اجتهاد خود درک کند. ۴. اظهار نظر در نفس احکام آسمانی و اجرای آنها.

علامه مدعی است سه گزینه اول نمی‌تواند منظور باشد، زیرا دو مورد اول ربطی به وحی نداشت و نظر شخص پیامبر ﷺ حجیت داشت و حضرت در قضاوتها طبق ظواهر و در اداره جامعه، با مشورت عمل می‌کرد. گزینه سوم نیز اختصاص به خلیفه و مقام خلافت و برنامه‌های عمومی حکومت نداشت، بلکه هرکس از امت که توان استنباط داشته باشد، احکام فقهی را با استنباط خود به دست می‌آورد.

بنا براین، لابد معنای سخن خلیفه، دخالت و اظهارنظر در نفس احکام و اجرای آنها بوده است که طبق مصلحت عمل خواهد کرد، یعنی در زمان رسول الله ﷺ تشخیص مصلحت به دست وحی بوده، ولی حکومت جدید مصلحت را خود تشخیص می‌دهد و هر جا مصالح اقتضا کند، احکام را مطابق با آن اجرا خواهد کرد و تغییر خواهد داد.

بر اساس این مبنا، علامه مقام خلافت را هم‌تراز و هم‌دوش مقام رسالت و نبوت معرفی می‌کند. مقام خلافت نیز همانند رسول اکرم ﷺ دقیقاً مرجع و مصدر احکام و قوانین شریعت اسلام قرار گرفته بود؛ با این تفاوت که اختیارات پیامبر اسلام تنها به اداره امور مسلمین منحصر می‌شد و در متن احکام و شریعت حق کوچک‌ترین تصرف و اجتهاد و اظهارنظر شخصی نداشت و باید وحی وظیفه ایشان را مشخص می‌کرد، ولی مقام خلافت هم در متن احکام و شریعت و هم در اداره امور مسلمین اختیارات تام داشت و مطلق‌العنان بود. ایشان عقیده دارد مقام خلافت به این معنا را با احادیثی که صحابه را مجتهد و معذر و یا در هر حال مرضی خداوند، معرفی می‌کند، تثبیت و تکمیل کردند (همان، ۱۳۷۰: ۷۰).

خودداری خلیفه از مجازات خالد بن ولید در مورد جنایت او بر مالک بن نویره و همسرش به این دلیل که نمی‌تواند شمشیری از شمشیرهای آخته خدا را در نیام کند، تحریم نکاح متعه و تشریح مجازات رجم برای مرتکبان آن و تشریح «الصلوة خیر من النوم» در نماز صبح، دستور قتل کسانی که در شورای شش نفری رأی ندهد، و موارد بی‌شمار دیگر از این دست دستورها و اعمال و اموری هستند که علامه آنها را جز با مبنای مزبور قابل توجیه نمی‌داند (همان، بی‌تا: ۲۷ و ۳۲۱).

۲. احکام تابع مصالح و طبق آن قابل تغییر و نسخ است

علامه عقیده دارد مبنا و تفکر دیگری که در عملکرد اکثریت منعکس شد، این بود که احکام را ثابت نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند احکام برای حفظ مصالح جامعه نازل شده است و با تغییر مصالح، احکام نیز به تبع آن تغییر می‌کند. در زمان پیامبر ﷺ این تغییر و تحولات توسط وحی انجام می‌گرفت، اما پس از رحلت پیامبر ﷺ مقام خلافت موظف است مصالح

جامعه را در نظر گیرد و احکام را بر اساس صوابدید و اجتهاد خویش با آن تطبیق دهد. ایشان در این باره می‌نویسد:

... ولی زمینه خلافت، چنان که دانستیم، روی پایه یک نظریه دیگر بود و آن اینکه قوانین اسلامی که در جامعه توحیدی باید اجرا شود، احکامی است آسمانی که با مطابقت و تبعیت و مصلحت وقت نازل شده است و طبعاً با تغییر و تبدل مصالح امت اسلامی، تغییر و تبدل پیدا می‌کند (همان، ۱۳۷۰: ۶۳).

نمونه‌های گفته شده پیشین، از تغییر و تشریح احکام توسط خلفا و سنتهای متفاوت خلفا که هر کدام طبق سلیقه و اجتهاد خود، بر اساس مصالح زمان خویش، احکام و قوانین اسلامی را تفسیر و ارائه کرده‌اند، ناشی از همین مبنا می‌باشد. علامه مدعی است قیافه کریه این اندیشه زمانی بارزتر شد که به جای مصالح جامعه، مصالح حکام در نظر گرفته می‌شد (همان، ۱۳۷۰: ۷۰).

۳. انحصار سنت رسول الله ﷺ به عصر ایشان

این اندیشه در واقع زاییده مبنای قبلی است، زیرا وقتی احکام و دستورهای دینی و رهبران جامعه از مصالح تبعیت کند، طبعاً مصالح هر زمان و هر جامعه متفاوت خواهد بود. مصالح زمان پیامبر اکرم ﷺ غیر از مصالح عصر خلفاست و دستورهای پیامبر اسلام ﷺ تا زمانی قابل اجرا خواهد بود که شرایط و مصالح آن تغییر نکرده باشد. به مجرد تغییر مصالح، احکام و دستور نیز منطبق با آن صادر خواهد شد. لذا علامه مدعی است نزد اکثریت، سنت پیامبر ﷺ احکام و دستورهای فرعی، موقتی و محلی محسوب می‌شد! چون این سنت تشخیصی بود که رسول الله ﷺ طبق مصلحت زمان خویش ارائه کرده بود و هر زمان مصالح و شرایط خاص خود را دارد. ایشان می‌نویسد:

و اما احکام و قوانینی که در لسان رسول اکرم ﷺ بیان شده است ... از قبیل احکام موقتی و قوانین فرعی محسوب می‌شوند و مانند سیرت عملی رسول خدا ﷺ و دستورهای جزئی و موقتی و محلی است که صادر می‌نموده است (همان، ۸۱).

مخالفت عمر، درمقابل درخواست دوات و کاغذ از سوی پیامبر ﷺ و سخنان او (حسینا کتاب الله؛ خدا بر رسول خود چیزهایی را حلال می‌کرد و حرام می‌کرد. شما به اول آیه حج تمتع عمل کنید و کاری به آخر آیه - عمل پیامبر - نداشته باشید)، اهتمام مسلمین به حفظ قرآن و عدم توجه به احادیث و ممنوعیت آن از سوی دستگاه خلافت و سنتهای متفاوت برای انتخاب خلفا و

موارد بی‌شمار که خلاف سنت رسول الله ﷺ اعمال می‌شد (امینی، ۱۳۶۶، ۲۹۴: ۶ نیزنک: همان، بی‌تا: ۲۷)، از مواردی است که علامه آنها را دلیل واضح بر این مطلب می‌داند.

ب. نتایج مبانی اکثریت

بدیهی است اندیشه‌های فوق منحصر به صدر اسلام و به شکل چند مبنای بسیط باقی نماند، بلکه نتایج و مسائل زیادی بر آن مترتب گردید. به قول علامه:

.... این مواد فسادى بود که در اثر پیدایش نظریه «جواز تغییر پاره‌ای از مواد دینی به حسب مصلحت وقت» در داخل پیکره اجتماع اسلامی پدید آمد و البته تا چندی اثر ظاهری نداشت و اسلام با نیروی حقانیت و نورانیت خود توسعه پیدا می‌کرد ولی زخمهای درونی نامبرده تدریجاً به نشو و نمای خود ادامه می‌داد (همان، بی‌تا: ۲۸).

درذیل به برخی از این نتایج از نظر علامه اشاره می‌شود:

۱. تهی شدن دین از معنویت و تنزل آن در حد قوانین مادی و بشری

با مرجع قرار گرفتن دستگاه خلافت در امور دینی، درست همان بلایی که بر جهان مسیحیت آمده بود، بر جهان اسلام نیز راه یافت و دین الهی و آسمانی جای خود را به مجموعه مقررات و اجتهاد بشری داد. طبعاً نمی‌توان توقع داشت معنویت که در دین آسمانی وجود دارد، در قوانین مادی و بشری نیز وجود داشته باشد. لذا اولین نتیجه و اثر که از مرجعیت دینی دستگاه خلافت ظاهر گردید این بود که دین از معنویت تهی شد و احکام و معارفی که دارای عمق شگرف آسمانی بود، زمینی گشت و در حد فهم عوام - که معمولاً در حیطه محسوسات مادی است - تنزل داده شد. علامه، در این باره می‌نویسد:

... و قوانین عملی و حتی معارف اعتقادی اسلام، پدیده‌هایی گشت که بر اساس حیات مادی مردم، که برای مردم قابل درک است، استوار بود. به این ترتیب حیات معنوی اسلام از مقام عالی و موقعیت واقعی خود تنزل نموده وارد مرحله اجتماع شد و در حصار ماده محصور گردید (همان، ۱۳۷۰: ۷۴).

علامه معتقد است تهی شدن دین از معنویت و مادی شدن آن سبب گردید اسلام چهره‌های مختلف را تجربه کند و هر حاکمی طبق سلیقه خاص خود از آن، اشکال متفاوت ارائه دهد؛ یک روز اسلام کودک، روز دیگر جوان و روز سوم اسلام پیر و فرسوده و هزاران تحولات مادی دیگر. همه این مسایل بیانگر مادی و زمینی شدن این دین است و گرنه تا زمانی که آسمانی بود و معنویت بر آن حکومت می‌کرد، زمان و مکان و دیگرگونی برای آن مطرح نبود.

۲. تبدیل حکومت انتصابی الهی به حکومت انتخابی و سلطنتی

یکی دیگر از اندیشه‌هایی که از نظریه «تبعیت احکام از مصالح» استنتاج گردیده است، اندیشه حکومت انتخابی و الغای نصوص در این زمینه می‌باشد. گروه حاکم فکر می‌کردند مصلحت جامعه در این است که دستورها و نصوص الهی و آسمانی در مورد خلافت علی علیه السلام لغو و تصمیمات زمینی و بشری باید اعمال و اجرا گردد. علامه در تبیین این مطلب می‌نویسد:

شیعه حس می‌کرد که پایمال کردن نص صریح ولایت و چسپیدن به مسئله (صلاح مسلمین) از یک عقیده مخصوص سرچشمه می‌گیرد... و آن این است که احکام و قوانین ثابت اسلام که به نص قرآن قابل نسخ نیست، تابع مصالحی است که به اختلاف شرایط و عوامل، اختلاف پیدا می‌کند (همان، بی تا: ۲۳).

۳. تفکیک بین قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله

ذیل مبنای سوم اکثریت، اشاره شد که طبق مبنای مزبور، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به عصر ایشان تطبیق داده شده، حجیت و اهمیت آن در این محدوده منحصر و قابل ارزیابی دانسته شده بود. قرآن به عنوان قانون اساسی و احکام آسمانی که صلاح جامعه اسلامی را رعایت کرده است، عموماً برای همه لازم‌الاجراء بود، مگر در مواردی که حاکم و خلیفه مصلحت جامعه را در خلاف آن تشخیص می‌داد. در حالی که؛ سنت و احکام و دستورهایی صادر از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان احکام فرعی و موقتی تلقی می‌شد که مطابق نیاز عصر ایشان صادر شده است. علامه می‌نویسد:

یا لاقول احکامی که در سنت رسول موجود است، ثابت و استحکام احکام قرآنی را نداشته به آسانی می‌توان آنها را با مصلحت زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله مقید نمود (همان، ۱۳۷۰: ۸۱).

۴. سطحی نگری در معارف اسلامی

علامه عقیده دارد علی رغم تاکید قرآن و سنت رسول بر تعقل و تفکر و استدلال منطقی، اکثریت طبق اندیشه خاص و صلاح دید خودشان، بحثهای انتقادی، آزاد و عقلی را ممنوع اعلام کرده بودند و این دسته از بحثها، بدعت در دین محسوب می‌شد. در نتیجه، معارف اسلامی با همان معنای ابتدایی و بسیط و زمینی خود که برای عامه مردم قابل فهم بود، اخذ می‌شد و مسلمانان از تعمق و آزاد اندیشی بازماندند. علامه می‌نویسد:

در خواص و عوام آن روز - عصر خلفا و صحابه - این اعتقاد حکومت می‌کرد که متن قرآن کریم با همان معنای بسیط خود که در خور فهم

عامه است، در مقام اعتقاد و عمل کافی است و روی همین اصل هرگونه بحث انتقادی و کنجکاوی آزاد در مسایل اعتقادی ممنوع بود و بدعت در دین شمرده می‌شد (همان، ۸۵؛ نیز نک: بی تا: ۳۷).

۵. متروک قرار گرفتن طریق شهودی و بی توجهی به حقایق باطنی

یکی از مسائلی که علامه معتقد است در اسلام بسیار مورد اهتمام است و از منابع معرفتی اسلام محسوب می‌شود؛ حقایق باطنی و طریقه کشف و شهود است. این طریق با ذوب شدن در معنویات و باطن احکام امکان پذیر می‌باشد. این مهم با بشری و مادی شدن دین، از جامعه اکثریت رخت بریست و اکثریت قائل به کشف و شهود و دستیابی معارف اسلامی از این طریق نبودند و این راه را متروک گذاشتند. علامه می‌نویسد:

نظریه گذشته که اساس خلافت انتخابی بر اساس آن بنا شده بود و به مقتضای آن سنت اسلامی یک سنت اجتماعی شناخته می‌شد که پایه‌های اصلی آن مصالح حیاتی بود که با افکار اجتماعی قابل درک است، این نظریه با مسئله سیر معنوی و معادشناسی هیچ گونه مناسبتی ندارد و سازش دادن میان این نظریه و میان معادشناسی یکی از محالات است، زیرا مادیت محض و معنویت محض در دو نقطه متقابل قرار دارند که نزدیکی به یکی از آنها دوری از دیگری است (همان، ۱۳۷۰: ۹۳).

این امر نتایج دیگری از قبیل رکود در علوم اسلامی، از بین رفتن تعداد زیادی از احادیث، رواج احادیث مجعول و... نیز به دنبال داشته و علامه به صورت مختصر بدانها اشاره کرده است.

ج. اقلیت، اندیشه‌ها و مبانی آن

اقلیت شیعه که در پی عملکرد و اندیشه‌های اکثریت جامعه به شکل اعتراض به وجود آمده بود، خود نیز برخی اندیشه‌ها و مبانی را که جزء کتاب و سنت می‌دانستند، دنبال می‌کردند. علامه به برخی از این مبانی اشاره کرده که ذیلاً بدان می‌پردازیم:

۱. احکام و شریعت اسلامی ثابت و غیر قابل تغییر است

درست در مقابل مبنای اکثریت و دستگاه خلافت، که قائل به تبعیت احکام از مصالح و تغییرپذیری آن بودند، علامه عقیده دارد اقلیت قائل به ثبات و اعتبار احکام-کتاب و سنت- و نسخ‌ناپذیری آن تا قیامت بودند. این دسته از مسلمین معتقد بودند کمترین تغییر و مسامحه در احکام اسلامی و سنت نبی اکرم ﷺ مخالف صریح قرآن می‌باشد و سرپیچی از آن با هر بهانه، مخالفت با مسلمات دین و سنت محسوب می‌گردد. علامه می‌نویسد:

شیعه معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود باقی است و هرگز قابل تغییر نیست و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید (همان، ۱۳۷۳: ۳۳).

علامه معتقد است طبق دیدگاه شیعه، حکومت اسلامی ملزم به حفظ احکام و تبعیت از سنت رسول الله ﷺ می‌باشد و اختیارات او تنها به امور ثانوی که مخالفت با احکام و سنت نداشته باشد و مصلحت ایجاب کند، منحصر می‌شود (همان، نیز نک: طباطبائی، ۱۳۷۱: ۱، ۲۱۸).

۲. اعتقاد به خلافت و مرجعیت سیاسی اهل بیت

یکی دیگر از مبانی، که طبق توضیح علامه شیعه بر آن تأکید فراوان داشت، این بود که رهبری جامعه اسلامی و خلیفه مسلمین پس از رسول الله ﷺ، علی می‌باشد. این مسئله با توجه به مقام و موقعیت علی ﷺ میان مسلمین و احادیثی که در این باب از پیامبر ﷺ وارد شده بود (طیفور، ۱۴۲۶ق ۳۷) نزد شیعیان امر مسلم بود و به عنوان دستور دینی پذیرفته شده بود. علامه در این باره می‌نویسد:

هواخواهان و پیروان حضرت علی ﷺ نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم ﷺ و صحابه و مسلمانان داشت، مسلم می‌دانستند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ از آن علی ﷺ می‌باشد (همان، ۱۳۷۳: ۲۸).

گذشته از این مسائل، علامه عقیده دارد مهم‌ترین دلیلی که سبب شد شیعه به این مبنا اهمیت بدهد، این احساس خطر بود که اگر رهبری جامعه در دست غیر اهلیت قرار می‌گرفت، اسلام را تهدید می‌کرد و خطر استبداد و سلطنت خودکامه در این صورت در انتظار مسلمین بود کما اینکه مسلمانان دچار آن شدند (همان).

۳. اعتقاد به مرجعیت علمی اهل بیت

گزینه سوم که شیعه در اعتراض مقابل اکثریت هدف قرار داده بود و علامه آن را به‌عنوان مبنای مهم این دسته از مسلمین قلمداد کرده است، مرجعیت علمی اهلیت می‌باشد. شیعه عقیده دارد برای دستیابی به حقایق معارف اسلامی و گنجینه علوم الهی، چارچوبی معین و مسیری مشخص وجود دارد که تنها از آن طریق وصول این معارف ممکن می‌باشد و این مسیر مشخص به عقیده شیعه، به اهلیت پیامبر ﷺ منحصر است. لذا علامه عقیده دارد بعد از رحلت پیامبر ﷺ، شیعیان در دریافت علوم و معارف اسلامی و درک حقایق اصول و فروع دینی، از دیگران گسستند و

به اهل بیت علیهم السلام پیوستند. علامه می نویسد:

ولی جمعیت معترضان از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرجعیت علمی را حق طلق علی علیه السلام می دانستند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می دیدند و به سوی او دعوت می کردند (همان، ۳۰: ۱۳۷۳).

۲. اقلیت، اکثریت و عملکرد و مبانی آن از نظر شهید صدر*

در این بخش آراء و نظریات شهید صدر علیه السلام را در خصوص موارد فوق بررسی می کنیم و در نهایت اندیشه سازان را بیان خواهیم کرد.

الف. پیدایی اقلیت شیعه

شهید صدر علیه السلام پیدایش شیعه را به دو مرحله تولد اندیشه شیعی و ظهور و بروز این اندیشه در قالب یک گروه اجتماعی در جامعه اسلامی، دسته بندی می کند (کیف ولدالشیعة و کیف وجدالشیعة).

شهید در قسمت ظهور اندیشه شیعی به عنوان یک گروه و جناح اقلیت در مقابل جناح اکثریت (مرحله دوم) معتقد است، در نخستین سالهای اسلام و در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله میان امت اسلامی دو اندیشه متفاوت حاکم بود: یکی اندیشه (تعبدگرا) که در تمام ابعاد زندگی در برابر نص رسالی و آموزه های وحیانی متواضع، مؤمن و تسلیم دیگری بود. اندیشه دیگر (اجتهادگرا) که تعبد در مقابل نصوص را در دایره امور عبادی و غیبی محدود می کرد و در غیر آن قائل به اجتهاد و برداشت شخصی و مصلحت جو یانه بود. با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اختلاف این دو اندیشه تشدید گردید و به منصفه ظهور رسید.

گرایش اول با طرفداران کمتر و مغلوب و محکوم و معترض به عنوان «شیعه» شهرت یافت و گرایش دوم با جذب افراد بیشتر و با ویژگی حاکم و غالب، اکثریت جامعه را از آن خود کرد (صدر، ۱۴۱۰: ۱۱، ۴۷).

شهید صدر علیه السلام در توجیه اینکه چرا اکثریت جامعه اسلامی طرفدار اندیشه دوم (اجتهادگرا) شدند می گوید: دلیل مسئله این است که اندیشه اجتهادگرا، با تمایلات و هوای نفسانی سازگارتر و با فهم عامه مردم آسان تر قابل درک می باشد. بر خلاف تسلیم و تعبد محض، که تقید و تعبد در چارچوب معین با نوعی محدودیت و دشواری همراه و عمق آن از دسترس عموم مردم خارج است (همان، ۴۸).

طالع

سال دهم - شماره ۳۸ - زمستان ۱۳۹۰

۱۳۲

اما در قسمت اول (تولد اندیشه شیعی) ایشان ضمن تفکیک بین تولد اندیشه و نام‌گذاری – که معمولاً نام‌گذاریها برای یک اندیشه مدتها پس از ظهور آن اندیشه صورت می‌گیرد نه همزمان (همان، ۸) کما اینکه در موارد مختلف مثل حنفیه، حنبلیه و سایر مذاهب، نمونه‌های آن را شاهد هستیم – معتقد است، اندیشه شیعی زاینده اسلام و نتیجه طبیعی و ضروری آن است. طرح و برنامه اسلام طوری بود که اگر اندیشه و شیوه خاصی که بعداً طرفداران آن به نام «شیعه» معروف شدند، نبود، هدف رسالت تأمین نمی‌شد، عقیم می‌ماند و بالاخره اینکه تشیع نتیجه قهری و لازمه طبیعی مبانی و قوانین جدیدی است که به نام اسلام و رسالت محمدین عبدالله ﷺ شهرت پیدا کرده بود.

توضیح: شهید این مطلب را با بیان کاملاً عقلانی ضمن چند مقدمه توضیح می‌دهد:

۱. رسالت انبیا و اسلام یک انقلاب است. ایشان عقیده دارد رسالت و حرکت انبیا و دعوت اسلامی فقط یک اصلاحیه و یا یک گام به جلو نبود، بلکه جهشی بود از زمین تا آسمان. انقلاب و تحول و دگرگونی‌ای بود در تمام ابعاد سیاسی، فرهنگی که همه شئون جامعه جاهلی را در برمی‌گرفت. باید تمامی رسوبات و ریشه‌ها و محتویات جامعه جاهلی خشکانده می‌شد و راه جدید زندگی به مردم آموخته می‌شد و ارزشهای جدید جایگزین آموزه‌های قبلی و در وجود افراد نهادینه می‌گردید. ایشان معتقد است پس از حاکمیت و سیطره آموزه‌های جاهلی بر جوامع بشری، مردم از مسیر هدایت و فطرت الهی منحرف شده بودند. اکثریت مردم در اثر فضای آلوده و سیطره ارزشهای جاهلی، از حقایق فطری و ارزشهای الهی دور افتاده بودند. در چنین وضعیت و شرایطی برای کشاندن مردم به مسیر هدایت و توحیدی، انقلاب ناگزیر است تا جامعه توحیدی با ارزشهای فطری و ربانی از اول بنا گردد و رسوبات جاهلی در تمام ابعادش خشکانده شود.

برای رهبری این انقلاب دو فرض را می‌توان در نظر گرفت: اول. رهبری مستضعفان. ولی انقلاب مستضعفان با دو مشکل مواجه است: مشکل اول: اینکه انقلاب مستضعفان در اثر ظلم و زیان و فشارهایی انجام می‌گیرد که از ناحیه مستکبران و ظالمان متوجه آنان شده است. لذا هدف نهایی این انقلاب فقط رفع ظلم و زبانی خواهد بود که از سوی ظالمان متوجه آنها شده است، نه از بین بردن ریشه‌های استکبار و دگرگونی اساسی. مشکل دوم: اینکه همان گونه که گفته شد، مستضعفان خود نیز در اثر سیطره طولانی آموزه‌های جاهلی، از یافتن مسیر صحیح هدایت و الهی، ناتوان می‌باشند. بنابراین، زمینه رهبری انقلاب تنها برای فرض دوم باقی می‌ماند که

رهبری انبیای الهی است. تنها انبیا هستند که با تربیت جدید و درست می‌توانند ریشه‌های آموزه‌ها و محتویات جاهلی را بر کنند و جامعه توحیدی بسازند.

... الاساس الثانی: استتصال المشاعر التي خلقتها ظروف الاستغلال واعتماد مشاعر أخرى اساساً للثورة... فالوحي وحده هو القادر على ان يؤمن التربية الثورية والخلقية النفسية الصالحة التي تنشئ ثائرين لا يريدون في الارض علواً ولا فساداً. (صدر ۱۴۲۱: ۱۴۷؛ نک: صدر، ۱۳۶۰: ۲۸؛ صدر، ۱۴۲۹: ۹۴).

۲. انقلاب برای ثمر دادن و رسیدن به هدف مذکور، زمان طولانی و کافی نیاز دارد. با وجود اینکه پیامبر اسلام ﷺ در مدت حیاتش گامهای مهمی در جهت تحقق انقلابش برداشت، ولی ساختن یک جامعه توحیدی کار آسانی نیست؛ چون انقلاب در مقابل آموزه‌هایی بود که در تمام ابعاد و شئون زندگی مردم ریشه دوانیده بود. طبعاً تا این ریشه‌ها و محتویات جامعه جاهلی و افکار و انگیزه‌های آن از بین نمی‌رفت و تا ارزشهای انقلابی در قالب تربیت جدید در اعماق نفوس و زندگی مردم نهادی نمی‌گردید، جامعه توحیدی پا نمی‌گرفت. کاری که معمولاً در طی یک عمر عادی از سوی رهبری انقلاب امکان‌پذیر نیست، بلکه مدت طولانی به امتداد فاصله‌های معنوی جامعه جاهلی آن روز از اسلام، زمان در برمی‌گرفت. لذا مدت یازده سال عمر پیامبر ﷺ پس از رسالت علنی، برای به ثمر نشستن انقلاب، ناکافی و لابد انقلاب نصفه راه می‌ماند (همان، ۱۴۱۰: ۱۳ نیز ۱۳۶۰: ۲۸ و ۱۴۲۹: ۹۵).

... وليس صنع مجتمع التوحیدی بالامر الهین؛ لانه ثورة على الجاهلية بكل جذورها وتطهيراً للمحتوى النفسى والفكرى للمجتمع من جذور الاستغلال ومشاعره ودوافعه. ومن هنا كان شوط الثورة اطول عدة من العمر الاعتيادى للرسول القائد ولا بد للرسول ان يترك الثورة فى وسط الطريق ليلتحق بالرفيق الاعلى (همان، ۱۴۲۱: ۱۵۴).

۳. جامعه اسلامی و مسلمانان هنوز به آن حد از بلوغ فکری و تدین نرسیده بودند که اندیشه‌های اسلامی و انقلاب را رهبری کنند. شهید بر آن است که علی‌رغم فضیلت امت اسلامی که در طول تاریخ بشریت از هر جهت بهترین امت و با فضیلت‌ترین انسانها بودند، ولی هنوز به سطحی از رشد فکری و عمق تربیت اسلامی و عصمت نرسیده بودند که بتوانند انقلاب و ارزشهای اسلامی را رهبری و پاسداری کنند و ریشه‌های جاهلی را برکنند. ایشان قائل است اگر جامعه اسلامی بعد از پیغمبر ﷺ و در عصر خلفای راشدین، بسیار عالی ظاهر شد، نه به خاطر درک و شعور و تواناییهای ذاتی مسلمانان و رشد فکری این جامعه بود، که اگر چنین بود عظمت

آن ثبات و استمرار پیدا می‌کرد و با گذشت زمان به عمق آن افزوده می‌شد، بلکه به خاطر نورانیت و عظمت شگفت‌آور شخص پیامبر اسلام ﷺ بود که هر قدر زمان بیشتر سپری شد، جامعه اسلامی از این محوریت نور و منبع انرژی بیشتر فاصله گرفت و به تدریج از عظمت آن کاسته و نورانیتش به خاموشی گراید.

ولكن هذة الانوار التي تظهر للمطالع لم تكن نتيجة وعي معمق تعيشة
الامة في ابعاده الفكرية والنفسية بل كانت نتيجة طاقة حرارية هائلة
اكتسبها هذه الامة باشعاع النبي الاعظم ﷺ عليها. هذة الامة التي
عاشت مع اكمل قائد للبشرية اكتسب عن طريق الاشعاع من هذالقائد
درجة كبيرة من الطاقة الحرارية (همان، ۱۴۲۹: ۸۵؛ همان، ۱۳۶۰: ۵۲).

شهید صدر^۴ از این سه مقدمه به این نتیجه می‌رسد که اگر وحی را هم در نظر نگیریم و بدون توجه به ارتباط پیامبر ﷺ با مبدأ وحی، مسئله را کاملاً عقلانی و طبیعی هم بررسی کنیم (جوادی، ۱۳۸۹: ۱۵۵) به ضرورت این واقعیت می‌رسیم که ادامه این انقلاب ناتمام، باید توسط شخصی رهبری بشود که از آموزه‌ها و ارزشهای اسلامی کاملاً آگاه باشد و تا زمان آمادگی مردم برای صیانت از قوانین اسلامی؛ تربیت، مرجعیت و رهبری آنها را بعهده گیرد. ایشان مدعی است: شواهد متواتر حدیثی و قرائن پرشمار تاریخی نیز حاکی از این واقعیت است که پیامبر ﷺ در تربیت و تعالیم آموزه‌های اسلامی و انتقال مفاهیم و حیانی در سطح مرجعیت و رهبری دینی و سیاسی به علی^۵ تلاش می‌کرد (همان، ۱۳۶۰: ۷۰؛ همان، ۱۴۱۰: ۴۰).

شهید^۶ هر فرضیه دیگر غیر از نظریه فوق را ناتمام و ناقص می‌داند، زیرا اگر قائل شویم پیغمبر اسلام ﷺ نسبت به آینده انقلابش هیچ راهبرد مشخص نداشته و نسبت به آینده سکوت کرده است، شاید به این اعتقاد که خطری متوجه انقلاب او نیست، این تصور و فکر را عقل نمی‌پذیرد، زیرا هر انقلابی در ادامه مسیر و تحقق هدفش که همان تغییر و دگرگونی در تمام ابعاد و شئون زندگی اجتماعی و فردی جامعه پیش از خود می‌باشد، در فقدان رهبری، مطمئناً با خطرات عدیده روبه‌روست.

اگر هم قائل شویم که پیغمبر اسلام ﷺ رهبری انقلاب را به امت بعد از خود واگذار کرده است، چه در قالب شورا یا تمامی افراد جامعه، در این صورت همان‌گونه که قبلاً گفته شد، اولاً مسلمانان به آن حد از بلوغ فکری و رشد سیاسی و دینی نرسیده بودند که از انقلاب حفاظت و مسیر اسلامی را بدون انحراف رهبری کنند. ثانیاً چنین حکومت شورایی و مردمی، هیچ‌گونه سابقه‌ای نه قبل از اسلام و نه درلسان و برنامه‌های پیامبر اسلام ﷺ نداشت.

اگر چنین برنامه‌هایی می‌بود، لابد پیامبر ﷺ مردم و جامعه اسلامی را برای آن و تعیین حدود و ثغورش آماده می‌کرد.

و هكذا يبرهن ماتقدم على ان النبي ﷺ لم يكن قد طرح الشورى كنظام
بدیل علی الامة اذ ليس من الممكن ان تطرح الشورى بالدرجة التي
تناسب مع اهميتها، ثم تختفي اختفاءً كاملاً عن الجميع وعن كل
الاتجاهة (همان، ۱۴۱۰: ۲۵ نیز نک: همان، ۱۳۶۰: ۷۰؛ جوادی، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

بنا بر این، شهید ﷺ بر این عقیده است که اسلام منهای تفکر شیعی و رهبری امام علی ﷺ یک انقلاب ناتمام است که به اهدافش نرسیده و به آرمان نهایی‌اش نائل نیامده است.

ب. مبنا و عملکرد اقلیت (شیعه)

مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبنا که شهید برای جریان اقلیت نام می‌برد، همان مسئله تعبد، تواضع و تسلیم در برابر آموزه‌های وحیانی است که پیروی از نصوص دینی را در تمام شئون زندگی معتبر و ملاک اصلی عمل می‌دانستند.

در قسمت عملکرد این جریان، شهید معتقد است از آنجا که مسؤلیت حفظ انقلاب از انحراف به عهده رهبریت این جریان گذاشته شده بود، علی‌رغم اینکه ائمه شیعه در موقعیت رهبری نهضت و جامعه اسلامی قرار نگرفتند، ولی هیچ‌گاه از این مسؤلیت شانه خالی نکردند. در هر جا خطر انحراف، جامعه و ارزشهای اسلامی را تهدید می‌کرد، ائمه شیعه وارد صحنه می‌شدند و هر قدر تهدید این خطر بیشتر می‌شد، به همان میزان نقش ائمه ﷺ پررنگ‌تر می‌شد. شهید عقیده دارد ائمه ﷺ در دو جبهه و جهت ایفای مسؤلیت و نقش می‌کردند. در جبهه اول با انحرافات عملی و عملهای انحرافی مبارزه می‌کردند که البته موفقیت در این میدان منوط به داشتن نیروی کافی و زمان طولانی و توان عملی بود. در جبهه دوم با انحرافات نظری و اعتقادی مبارزه می‌کردند. در این جبهه ائمه ﷺ در صدد تعمیق و نهادی کردن آموزه‌های اسلامی و وحیانی در نفوس امت اسلام بودند تا مسلمین در صورت محرومیت از تجربه اسلامی، بتوانند با استفاده از جنبه نظری، جامعه اسلامی بسازند. شهید معتقد است در جبهه دوم، ائمه ﷺ موفق بوده‌اند.

وهكذا خرج الاسلام على مستوى النظرية سليماً من الانحراف وان
تشوه معالم التطبيق (همان، ۱۴۲۹: ۷۵ و ۱۱۵).



ج. مبنا و عملکرد اکثریت

مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبنایی که شهید به این جریان نسبت می‌دهد، اعتقاد به اجتهاد در غیر از امور عبادی می‌باشد. مبنایی که خود زمینه شد برای بروز اندیشه‌های جزئی‌تر و دوری‌گزیدن در موارد فراوان از نصوص.

ممانعت عمر از آوردن قلم و کاغذ در لحظات آخر عمر شریف پیامبر ﷺ، تخلف از همراهی لشکر اسامه در مقابل دستور پیامبر، اعتراض به صلح حدیبیه، ممانعت متعه نکاح و حج و موضع‌گیری‌های فراوان دیگر در مقابل دستور پیامبر و نصوص دینی، نمونه‌هایی از انعکاس اندیشه گروه اجتهادگرا دانسته شده است (همان، ۱۳۶۰: پاورقی ۸۴ و ۸۷). ایشان مهم‌ترین انحراف بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ را مربوط به مسئله حاکمیت و ماجرای سقیفه می‌داند. انحرافی که خود به‌عنوان یک مورد انحراف ناشی از مبنای اجتهاد، ولی زمینه‌ساز بحران و انحرافات تدریجی در آینده گردید، به طوری که دستگاه حاکم هر قدر از صدر ظهور اسلام فاصله گرفت به همان میزان از تجربه و تفکر اسلامی دور شدند.

و تغییر شخص الحاکم والانحراف فی تفسیر مضمون الحکم و
سیاسة الحکم، هذا بدأ فی ایام ابی بکر و اشدت فی ایام عمر وانجلی
فی ایام عثمان بصورة غیراسلامیة، وکان الانحراف یسیر فی خط
منحن حتی وصل الی الهاویة بعدذالک (همان، ۱۴۲۹: ۱۰۳؛ همان،
۱۳۶۰: ۸۹ و ۱۱۹).

شهید دلیل تشدید تدریجی بحران و انحراف دوره حاکمیت اکثریت را کاملاً طبیعی می‌داند! زیرا اولاً حاکمان خود کسانی بودند که مدت طولانی در عصر جاهلی زندگی کرده و با آموزه‌های آن خو گرفته بودند و هنوز بذر جاهلی و ریشه‌های فکری آن ولو درصد کم آن، از ذهن ایشان پاک نشده بود. نمونه‌های آن نیز در تاریخ یافت می‌شود (همان، ۱۴۲۹: ۱۲۰). ثانیاً با توجه به مشکلات فراوان سیاسی، جنگی و... بیشتر صحابه رسول الله ﷺ فرصت آن را پیدانکردند که آموزه‌های اسلام را کاملاً درک و در زندگی خود پیاده کنند. ثالثاً بعد از پیامبر ﷺ تحولات فراوان اتفاق افتاد و توسعه و اختلاط فرهنگ‌های مختلف و متفاوت در جامعه اسلامی رقم خورد. مسایل که در حیات پیامبر ﷺ سابقه نداشت. علاوه بر اینها، تعدد در ایجاد انحراف در نصوص دینی و تغییر حاکمیت اسلامی و... همگی از عوامل عملکرد اکثریت و انحراف جامعه اسلامی است (همان).

مقایسه و جمع بندی دو دیدگاه

دو دیدگاه شباهت‌های فراوان به هم دارد و در مواردی دست به دست هم می‌دهد مطالب واحد را ارائه می‌کند. توجه به دو جریان اقلیت و اکثریت، پیش از اینکه به نام شیعه و سنی به صورت دو مذهب انعکاس یابد، منحنی و انحرافی دانستن حرکت جریان اکثریت و تأکید بر تداوم و استمرار اسلام و آموزه‌های وحیانی در چارچوب تفکر شیعی، تکیه نکردن به صرف آیات و روایات در اثبات مدعی و ارائه تحلیل عقلانی و تاریخی در بررسی دو جریان، نمونه‌های از موارد مشترک دیدگاه این دو اندیشمند شیعی در موضوع می‌باشد.

علی‌رغم نزدیکی دو دیدگاه و با وجود اینکه هر دو دانشمند شیعی در پی جویی اندیشه شیعی، به نتیجه واحد می‌رسند و شیعه را ادامه مسیر اصیل اسلامی و استمرار خط رسالت معرفی می‌کنند، ولی زاویه دید و اتخاذ طریق و روش پی‌جویی و بررسی ایشان متفاوت است. این تفاوت از دو جهت می‌تواند مورد توجه قرار گیرد: یکی از جهت شکلی و صوری و دیگری از جهت محتوایی. در قسمت شکلی و صوری، علامه رحمته‌الله شیوه نقادانه و تحلیل تاریخی را به‌عنوان چارچوب نظریه‌اش اتخاذ کرده و شهید صدر رحمته‌الله روش تحلیل عقلانی فراتر از نقد تاریخی و خیره شدن در مفهوم (انقلاب) را مورد توجه قرار داده است.

در جهت محتوایی نیز تفاوت دو دیدگاه محسوس است. علامه سعی دارد در تبیین موضوع، از طریق انحرافات که در جامعه اسلامی پدید آمد و برجسته کردن این ویژگی اکثریت جامعه اسلامی، به پیدایی اندیشه منتقدانه و ظهور شیعه پردازد. ولی شهید صدر از طریق توجه به جایگاه و اهمیت رهبران شیعی در حفظ انقلاب و برجسته کردن نقش ایشان، به لزوم وجود این مسیر و تفکر شیعی می‌رسد. به عبارت دیگر، علامه رحمته‌الله تفکر شیعی را نتیجه عملکرد اکثریت می‌داند، ولی شهید صدر رحمته‌الله تفکر شیعی را نیاز جامعه و انقلاب معرفی می‌کند. یعنی حتی اگر اکثریت هیچ انحرافی هم مرتکب نشده بود، باز هم تفکر شیعی و رهبری امام رحمته‌الله برای استمرار انقلاب و تربیت جامعه لازم بود.

منابع

۱. امینی، عبدالحسین، ۱۳۶۶ش، الغدير في الكتاب والسنة والادب، قم، دارالكتب الاسلاميه، ج ۲.
۲. جوادی، قاسم، ۱۳۸۹ش، شهيد صدر و تحليل عقلائی امامت، فصلنامه (هفت آسمان) شماره ۴۷، سال دوازدهم، ص ۱۵۱.
۳. صدر، محمد باقر، ۱۴۱۰ق، المجموعة الكاملة، ج ۱۱ (بحث حول الولاية) بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۴. صدر، محمدباقر، ۱۴۲۱ق، الاسلام يقود الحياة، المدرسة الاسلامية، رسالتنا، تحقيق: لجنة التحقيق التابعة للمؤتمر العالمي للامام الشهيد الصدر، بی جا، مركز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
۵. صدر، محمدباقر، ۱۴۲۹ق، ائمة اهل البيت ودورهم في تحصيل الرسالة الاسلامية، بيروت، مؤسسة العارف للمطبوعات.
۶. صدر، محمدباقر، ۱۳۶۰ش، تشيع مولود طبيعي اسلام، مترجم، علی حجتی کرمانی، ج ۱۰.
۷. طباطبائی، محمدحسین ۱۳۷۳ش، شيعه در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامي و بسط به جامعه مدرسين حوزه علميه، ج ۱۷.
۸. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۷۰ش، رسالت تشيع در دنيايی امروز (گفتگویی ديگر با هانری کربن) توضيحات، علی احمدی-سيد هادی خسرو شاهی، قم، نشر فرهنگ اسلامي، ج ۱.
۹. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۷۱ش، مجموعه مقالات پرسشها و پاسخها، به کوشش و مقدمه سيد هادی خسرو شاهی، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

۱۰. طباطبایی، محمدحسین، بی تا، شیعہ (مجموعہ مذاکرات باہانری کرین) توضیحات، علی احمدی میانجی سید ہادی خسرو شاہی، قم، انتشارات رسالت.
۱۱. طبری، محمدبن جریر، ۱۳۵۷ش، تاریخ الامم والملوک، قاہرہ، دارالاستقامۃ.
۱۲. طیفور، احمدبن ابیطاھر، ۱۴۲۶ق، بلاغات النساء، تعلیق، برکات یوسف ہبور، بیروت، مکیۃ العربیہ صیدا، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.

